

خوشر ز کتاب در جهان یاری نیست
در غمگده زمانه غمخواری نیست
هر لحظه از او بگوشه تنهایی
صد راحت و لیکه هرگز آزاری نیست
جامی

جامی و علائق ادبی «یوسف و زلیخای» وی

با «خسرو و شیرین» نظامی

بقلم آقای دکتر غلامحسین بیگدلی

عبدالرحمن جامی روز بیست و سوم شعبان سال ۸۱۷ هجری قمری برابر با ۷ نوامبر ۱۴۱۴ میلادی در دهکده خرجرد «خرگرد» خراسان قدم بعرضه وجود گذاشت^۱. این زمان مصادف با ایام حکمرانی شاهرخ فرزند چهارم تیمور (۱۴۰۵-۱۳۸۰) گورکانی بر سرزمین های پهناوری بود که در پرتو شمشیر دلیران و جنگاوران ترك بقلمرو حکمرانی تیموریان درآمده بود. شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تیمور از اطراف و اکناف این سرزمین های بی پایان و صحنه وسیع که در تحت تسلط و حیطه فرمانروائی خود داشت دانشمندان و استادان بزرگ، هنرمندان و صنعتکاران مشهور، معماران و نقاشان معروف. موسیقی شناسان و اهل ذوق و هنر بسیار در هر رشته و فن گرد آورده در شهر سمرقند و هرات تمرکز داده بود. در نتیجه سمرقند و هرات و بعضی دیگر از شهرهای آسیای میانه و خراسان آن زمان بمرکز علم و هنر و بکانون پیشروترین و هنرمندترین مردمان آن زمان تبدیل گردیده بود.

۱- شمس الدین ساسی «قاموس الاعلام» (جلد ۳، صحیفه ۱۸۶۰)، در بعضی از مأخذها بحال تولد شاعر در شهر هرات نیز ذکر شده است.

هرات، این شهر کهن سال خراسان، بهمین مناسبت و در سایه همین تدبیر در این عصر و زمان بیکی از مراکز دانش و کانون صنعت و هنر دنیا تبدیل گشته و صیت شهرت و مدنیّتش باقصا نقاط جهان رسیده بود. در آزمان این شهر تاریخی علاوه بر اینکه یکی از مراکز علم و دانش هنر و مدنیّت بحساب می‌آمد هم‌چنین در آسیای وسطی و خاور میانه و نزدیک، یکی از مراکز مهم سیاست و تجارت بشمار میرفت.

نورالدین عبدالرحمن جامی دوران کودکی و شباب خود را در شهر هرات و در یک چنین شرایط و مکانی بسر برده تحصیلات مقدماتی خود را در این شهر آغاز نموده است. لیکن پس از اندک مدتی یعنی در همان آغاز شباب و عنفوان جوانی بسمرقند رفته و در این دارالعلم در محضر مشهورترین دانشمندان عصر خود یعنی قاضی زاده رومی و فضل الله ابواللیث و دیگران بفرآ گرفتن علم و ادب پرداخته است.

از یکطرف در سایه استعداد فطری و زحمت دوستی و پشتکار فوق العاده خود، از طرف دیگر در نتیجه فراهم بودن کلیه شرایط مساعد، جامی در مدت معینی بسیاری از علوم و فنون دوران خود را بطور کامل فرا گرفته و از همان سالهای جوانی آوازه شهرت و دانش او نه تنها در شهرهای سمرقند و هرات بلکه در کلیه شهرهای آسیای وسطی و خاور میانه و نزدیک پیچیده آینده درخشان و امیدبخش علمی وی را بهمگان نوید داده است. جامی پس از تکمیل تحصیلات خویش مجدداً بشهر هرات بر میگردد ولی هنوز مدتی درباره اینکه چه باید بکند و از کجا باید شروع نماید نمیتواند تصمیم قطعی بگیرد. لیکن این دوران تردد و دودلی او نیز دیری نمی‌پاید.

لشکرکشی‌ها و قتل و غارت‌های دوران تیموری، کشت و کشتارها و خرابیهای جانشینان کوتاه بین وی، فلاکت‌ها و بدبختیهای حاصله از این همه فجایع و خونریزیهای مکرر و بی نتیجه آنان، بتدریج در بسیاری از شهرها و قلمرو پهناور تیمور آثار شوم خود را بروز میداد. کشورهای دست نشانده تیمور ضربات مدهش و لطافات طاقت فرسائی را تحمل نموده بود. در نتیجه فقر و تنگدستی و دربدری و آوارگی در سرتاسر این سرزمین

پهناور بشدت خود نمائی میکرد. مشاهده این ناملايمات و پریشانی اوضاع عمومی و اجتماعی بجای انسان پرور و خیرخواه را سخت ناراحت نموده غرق در دریای اندیشه و تفکر مینمود. او شب و روز بیافتن راه علاج و پیدا کردن طریقه نجات عمومی میانداشید و لحظه ای از فکر مردم بی سامان و اوضاع پریشان زاد و بوم خود فارغ نمیگردید و همیشه در اضطراب و اضطرار میگذرانید.

خوشبختانه در این موقع شاه رخ وارث نوبتی تاج و تخت تیمور نیز بکار بستن سیاست صلح جو یانه و تدابیر عادلانه را ترجیح میداد و با تأمین امنیت و آرامش واقعی میخواست بر روی ویرانه های موجود آبادیها ایجاد نماید.

جای برای حصول منویات خود راه مناسبی انتخاب کرد، بدین معنی که نیرومندترین جریان سیاسی و اجتماعی عصر خود یعنی تصوف را برای نیل بمقصود خود مناسبتر دیده، طریقت نقشبندی را که در آن زمان نقشی مترقی داشت برگزید و از این راه کوشید که بتواند نیات خود را جامه عمل بپوشاند. این طریقت که بوسیله شیخ بهاء الدین نقشبندی پایه گذاری شده بود در زمان جای از طرف شیخ سعدالدین نقشبندی رهبری میگردید. جای هم در این زمان شخصاً بوسیله یکی از یاران و همکاران نزدیک همین شیخ سعدالدین یعنی شیخ محی الدین العربی داخل در این طریقت گردید. مطالعات فزاینده توضیح در اطراف پیدایش و ضرورت اجتماعی و تاریخی طریقت نقشبندی و تحلیل فلسفه بوجود آمدن آن و طریقه های سیاسی مترقی دیگر و امثال آن گرچه در گنجایش حوصله این مقاله نیست.

مفکوره و فلسفه تصوف از قرون ۹-۱۰ تدریجاً در ساحه شعر و ادبیات نیز نفوذ کرده مرحله نوینی را ایجاد نمود. و از همین زمان است که گروهی از شعراء فلسفه تصوف را رشته نظم کشیده و با سرودن اشعار صوفیانه ادبیات جدیدی را بوجود آوردند. از قافله سالاران این گروه میتوان سنائی، عطار، ملای رومی، بابوحدی، شبستری، فخرالدین عراقی و غیره را نام برد. اینان با تعلیمات خود با نهایت مهارت و زبردستی از یکطرف قوانین و احکام

اسلام و شریعت را تأیید و از طرف دیگر بدعتها و خصوصیات فئودآلیته قرون وسطی را مورد تنقید عاقلانه و عالمانه قرار داده و در تیشه زدن بر ریشه همه این امتیازات و اجحافات ناروا با مهارت خاصی کوشش نموده سعی بلیغ مبذول میداشتند. ولیکن علت عدم موفقیت آنان در طول سالیان دراز موجودیت خود از این جهت بود که این رهبران طریقت هرگز از ذهنیت و میدان حرف و گفتار قدم به مرحله عمل و کردار نگذاشتند.

جامی که یکی از پیروان باایمان و از مبلغین جدی طریقت نقشبندی بود، در تبلیغ و تطبیق فلسفه طریقت نقشبندی با منتهای جدیت قدم برمیداشت و کلیه توانائی خود را تمرکز داده و با قدرت کم نظیر خلاقه خویش در طول تمام زندگی اوقات گرانبهای خود را بر این امر مهم و ضروری مصروف میکرد. او بمنظور خدمت بهمنوع، خدمت به بشر، همه عمر خود را صرف علم و عمل، آموختن تعلیم و ارشاد همنوع خود نموده و از اینرو ضمن انجام خدمات بزرگی بعالم انسانیت آثار متعدد ذیقیمی نیز تألیف کرده است. همین میراث گرانبهای وی نام او را در ردیف بزرگترین گویندگان و نویسندگان جهان در صحیفه تاریخ باخط طلائی ضبط و حفظ نموده و تا ابد نیز ضبط و حفظ خواهد نمود.

میراث ادبی جامی

عبدالرحمن جامی مؤلف آثار منثور و منظوم بسیاری است. رسالات متعدد وی هنوز هم شهرت فراوانی دارد. بطور کلی مجموعه آثار وی عبارت از ۴۴ جلد میباشد. ۱- آثار منثور وی را که از رشته علوم تاریخ، فلسفه، حکمت، الهیات، تصوف، ادبیات و فیلولوژی بحث مینماید میتوان بشرح زیر تقسیم بندی کرد:

در رشته فلسفه: «نقش فصوص»، «نقد النصوص»، «لوامع فی شرح خریه» «اشعه لمعات» و غیره.

در رشته ادبیات: «رساله عروض»، «رساله معمای کبیر و متوسط و صغیر»، «رساله ملمع منظوم»، «منشآت»، «شرح قصیده ثانی»، «رساله تجنیس الخط»

و غیره ؛ در این رشته « بهارستان » جامی شاه اثر وی بشمار میرود . از آثار بیوگرافیک جامی اثر بنام و مشهور « نفحات الأنس » اورا میتوان مانند یک اثر گرانها و یک مأخذ قابل اعتماد در تدقیق و تحلیل مطالب علمی شمرد .

۲ - از آثار منظوم جامی سه دیوان بزرگ غنائی و هفت داستان اپیک بیادگار مانده است . ممکن است عبدالرحمن از همان عنفوان شباب و در زمان شاهرخ شروع بسروودن شعر کرده باشد . لیکن متأسفانه از اشعار دوران کودکی یا جوانی شاعر عجالتاً چیزی در دست نیست . اولین شعری که از جامی در دست است شعری است که با احتمال قوی شاعر در حدود چهل سالگی آنرا سروده است . او هم مانند بسیاری از اسلاف و هم چنین اخلاف خود شعر سروودن را از غزل سرائی شروع کرده است . لیکن متیو (انگیزه) و مضمون غزلیات وی صرفاً بمسائل عشق و محبت منحصر نگردیده ، موضوع انسان پروری و بشر دوستی قسمت اساسی آثار غنائی جامی را تشکیل میدهد . معهدا غزلیات و رباعیات عشقی او نیز بسیار نغز و لطیف و دلنشین و جاذبه دار است .

نخستین غزل جامی که عجالتاً در دست است غزلی است که گویا بمعاصر خود شاه ابوالقاسم بابر (معزالدوله) اتخاف نموده است :

مطلع غزل :
 بیا ای ساقی مهوش بده جام می رخشان بروی شاه ابوالقاسم معزالدوله بابر خان ...
 مقطع آن :

ز نظم دلکش جامی سرود بزم او بادا برای عشرت ساقی نوای عیش جاویدان .
 راستی هم غزل فوق را نمیشود بنام نخستین غزل جامی تعیین و تثبیت کرد . زیرا اولاً چنانکه معلوم است این شعر را جامی در حدود چهل سالگی خود بنظم کشیده است و حقیقتاً هم ممکن نیست که مانند جامی شخصی با آن همه قدرت و توانائی تا آن زمان شعری نسروده باشد . در ثانی اگر جامی تا آن زمان شعری نسروده و شهرت بسزائی کسب نکرده بود و در حضور شاه ابوالقاسم و اطرافیان او معروفیتی نداشت ممکن نبود که بلاواسطه

در بساط بزم و عیش و سرور خصوصی ابوالقاسم بابر اشتراك نموده و بخاطر بزرگداشت این مجلس غزلی هم سروده و اتحاف کرده باشد. در صورتیکه در اینموقع در دربار و مجلس بابر شعرای متعدّد و زبردستی وجود داشت که در سخن سرائی و نغمه پردازی شهرت بسزائی داشتند و در برابر آنان باین سادگی و سهولت و با دست خالی نمیشد عرض اندام نمود. بهمین جهات و جهات احتمالی دیگر میتوان ادعا نمود که جامی اشعاری هم قبل از این غزل سروده است که عجالتاً در دسترس ما نیست و شاید روزی در این باره فصلی تازه باز بشود. از اشعار لیریک (غنائی) جامی قصیده «لجة الاسرار» (دریای سرّها) بسیار مشهور و زیبای وی است. لیکن قسمت اصلی آثار منظوم شاعر را اشعار اپیک (حماسی) تشکیل میدهد. متأسفانه برای این مقاله ما امکان نیست که درباره آثار لیریک و اپیک این گوینده بزرگ و توانا و عالیقدر بطور اختصار هم سخن پردازی بنمائیم، فقط همینقدر میتوانیم ذکر بکنیم که اثر «هفت اورنگ» جامی هم مانند «خمس» نظامی گنجوی شهرت جهانی کسب نموده است. ما در این مقاله کوشش خواهیم کرد که تا اندازه ای رابطه ادبی و علاقه پوئیک یکی از داستان های «هفت اورنگ» یعنی داستان «یوسف و زلیخا» ی جامی را با مثنوی مشهور «خسرو و شیرین» از پنج گنج نظامی گنجوی مورد دقت و بررسی و مقایسه قرار بدهیم و از متیوهای مشترک و متباین موجود در هر دو این داستان مختصراً سخن بگوئیم.

«خسرو و شیرین» نظامی و «یوسف و زلیخا» جامی

پس از ایجاد خمس نظامی (۱۲۰۹-۱۴۱۱ م.) در شرق میانه و نزدیک قسمت اعظم شعرا و داستانسرایانی که موضوع محبت و مسئله عشق و دوستداری را برگزیده و اثری بوجود آورده اند، کم و بیش در تحت نفوذ کلام و تأثیر ادبی استاد سخن نظامی گنجوی قرار گرفته اند. در نتیجه پس از نظامی در کشورهای ایران، هندوستان، افغانستان، کشورهای آسیای میانه، ماوراء قفقاز، ترکیه و غیره دهها نمونه «خمس» بوجود آمده است که

نمیشود نام همه آنها را ذکر کرد و از همین جمله است «هفت اورنگ» یا «سبعه» مولانا عبدالرحمن جامی (۱۵۰۱-۱۴۴۱) که در پیروی از «خمس» یا «پنج گنج» استاد گنجوی بنظم کشیده شده است. بدینظریق اگر در واقع نظامی مبتکر و آفریننده «خمس» یا «پنج گنج» نخستین میباشد. جامی نیز مبتکر و ایجاد کننده نخستین «سبعه» یا «هفت اورنگ» است. این نکته نیز ناگفته نماند که «هفت اورنگ» مولانا جامی از بهترین آثار موجود و داستان‌های منظوم ادبیات زبان شیوای فارسی بوده و از شاه اثرهای شعرو ادب جهان بشمار میرود و بخصوص از لحاظ هنری و صنایع بدیعی از آثار کم نظیر است. از طرفی دیگر درست است که «هفت اورنگ» جامی کلیاتی است که در آن هفت داستان اپیک رمانتیک گردآوری شده است. لیکن مسئله «سبعه» و گنجاندن هفت داستان در این مجموعه در ابتدا از طرف خود جامی هم منظور و مطرح نبوده است. زیرا جامی خودش در آغاز داستان «خردنامه اسکندری» صریحاً بدین موضوع اشاره مینماید که او هم خواستار این بوده است که مانند اسلاف بزرگوار خود نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی «خمس» یا «پنج گنج» آورده و کلیاتی مرکب از پنج داستان ترتیب بدهد.

ابیات زیرین همین مدعا را بطور صریح تصدیق مینماید:

نظامی که استاد این فن وی است	در این بزمگه شمع روشن وی است
زویرانه گنجه شد گنج سنج	رسانید گنج سخن را به پنج
چو خسرو به آن پنج هم پنجه شد	وز آن بازوی فکرش رنجه شد
کفش بود ز آنگونه گوهر تهی	دهش ساخت لیک از زر دهمی
من مفلس پای دور از هنر	نه در حقه گوهر نه در سره زر
در این کارگاه فنون و فسوس	ز مس ساختم پنج گنج فلوس
من و شرمساری زده پنجشان	که این پنج من نیست در پنجشان ^۱

از این ابیات بخوبی پیداست که جامی نیز میخواست مانند اسلاف خود پنج داستانی

۱ - جامی، ترتیب دهنده علی اصغر حکمت. چاپ تهران صحیفه ۱۲۱ - ۱۲۰.

برشته نظم کشیده و «خمسهای» ترتیب داده باشد. لیکن در جریان کار دو داستان هم بر آن پنج داستان افزوده است . . .

اما داستان «یوسف و زلیخا» را که پنجمین داستان «هفت اورنگ» جامی را تشکیل میدهد، در سال (۱۴۸۳ = ۸۸۸) در دوران سلطنت سلطانخسین بایقرا (۱۵۰۶ - ۱۴۶۹) در جواب داستان «خسرو شیرین» نظامی سروده و از این کار شاعر دو مقصد مهم و اساسی در نظر داشته است:

نخست اینکه بنظر جامی داستانهای «خسرو و شیرین» نظامی و دیگر اسلاف وی کهنه شده است، یک اثر نو و اصیلی باید بوجود آورد؛ بطوریکه میگوید:

کنون کرده ام پشت همت قوی دهم مثنوی را لباس نوی
 کهن مثنویهای پیران کار که ماند است از رفتگان یادگار
 اگر چه روانبخش و جان پرور است در اشعار نو لذت دیگر است^۱

مقصد دوم جامی ترنم عشق دنیائی و مادی نبوده؛ بلکه میخواسته است که عشق معنوی و الهی را برشته نظم در آورد و بهمین جهت نیز داستان «یوسف و زلیخا» را که در کتب دینی از قبیل تورا و قرآن بمثابة بهترین داستانهای عشقی نامبرده شده است برگزیده و این داستان با اصطلاح خداپسند را برشته نظم در آورده است. بطوریکه میفرماید:

ز معشوقان چو یوسف کس نبوده مجالس بر همه خوبان فروده . . .
 نبود از عاشقان کس چون زلیخا بعشق از جمله بود افزون زلیخا . . .
 در این نامه سخن رانم زهریک بخامه گوهر افشانم زهریک^۲

نظامی در آغاز داستان «خسرو و شیرین» عشق را نیرو و الهامبخش هستی، مرکز ثقل کائنات، محراب افلاک و قبله گاه موجودات بیان مینماید و مقصد اصلی آفرینش را در عشق و محبت حقیقی بیان میفرماید:

۱ - کتاب جامی، ترتیب دهنده علی اصغر حکمت، چاپ تهران صحیفه ۱۲۱ - ۱۲۰.
 ۲ - جامی «کلیات» نسخه دستخطی تاشکند، انستیتوی شرقشناسی نمره ۲۱۲۲ صحیفه ۶۶.

فلاک جز عشق محرابی ندارد	جهان جز خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	همه صاحب‌دلان را پیشه این است
کسی کز عشق خالی شد فسرده است	گوش صد جان بودنی عشق مرده است
نروید تخم کس بیدانه عشق	کس ایمن نیست جز در خانه عشق
ز سوز عشق بهتر در جهان نیست	که بی او گل نخندید ابر نگر نیست ^۱

لیکن در نظر اول جامی عشق را مظهر یک قوه الهی، پرتوی از انوار آفریدگار و تجلی ذات جمال « معشوق حقیقی » پنداشته و عشق را یک ودیعه و موهبت الهی می‌انگارد و بعقیده وی این ودیعه و موهبت همه کس ارزانی نگردیده است؛ سلسله جنبان عشق و تجلی آن فقط اراده و خواست پروردگار است و بس.

از آن لمعه فروغی بر گل افتاد	ز گل شوری بجان بلبل افتاد
رخ خود شمع از آن آتش بر افروخت	بهر کاشانه صد پروانه ز آن سوخت
ز رویش روی خویش آراست لیلی	بهر مویش ز مجنون خاست میلی
بسی شیرین بشکر ریز بگشاد	دل از پرویز برد و جان ز فرهاد
سر از جیب مه کنعان بر آورد	ز لیخارا دمار از جان بر آورد
جمال اوست هر جا جلوه کرده	ز معشوقان کنی عالم بسته پرده
بهر پرده که بینی پرده‌گی اوست	قضا جنبان هر دل برده‌گی اوست
بعشق اوست دل را زندگانی	بعشق اوست جان را کامرانی ^۲

در مرحله اول چنین بنظر میرسد که جامی غایه و مقصد آفرینش و کائنات را فقط و فقط در عشق الهی می‌پندارد. موجودات و مخلوقات را محصول محبت آسمانی و عشق روحانی می‌انگارد. خود عشق و مفهوم و معنای آن را یک قوه مافوق الطبیعه و خارج از نیرو و اراده انسانی تصور و ترنم مینماید. لیکن همینکه اثر « یوسف و زلیخای » جامی را مورد

۱ - نظامی « خسرو و شیرین » یادگار و اربغان وحید دستگردی. تهران ۱۳۱۳ ه. ص ۳۴.

۲ - جامی « کلیات » نسخه دستخطی تاشکند، انستیتو شرقشناسی، نمره ۲۱۲۲ ص ۶۰.

بررسی و تحلیل قرار میدهم، ملاحظه میشود که، اگرچه شاعر زیر نقاب محبت الهی و با متیو عشق روحانی آغاز بسرودن داستان نموده، لیکن هم او سرانجام داستان را بصحنه عشق مادی و بشری و میدان محبت دنیائی و حقیقی میکشاند. رفته رفته در بسیاری از صحنه های داستان از کدر و حسرت و الم و رنج و بی نصیبی اثری نیست و بالعکس در این صحنه ها، زندگی، خوشبختی، زیبایی دنیائی، و عشق طبیعی بشری بمعنای حقیقی خود جلوه گری مینماید. در جریان کار قهرمان داستان یعنی یوسف و زلیخا مانند موجودات زنده دیگر پس از سالیان دراز دوستداری و ممرات بوصال یکدیگر نائل میشوند. مانند هم نوعان خود زناشویی میکنند. تشکیل عائله میدهند، و بزندگی عادی این جهان میپردازند.

درست است که جامی در تصویر و ترنم پاره ای از صحنه های این داستان گاهی بمسائل و حوادث فوق الطبیعه میپردازد و پاره مطالب غیر قابل قبول بنظم می کشد. باید قبول کرد که تمام این پندارها و تصورات عجیب همه محصول معتقدات دینی و باور کردن اساطیر و مقدسات مذهبی است که در میان مردم آن زمان حتی دانشمند توانائی مانند مولانا جامی نیز رسوخ کرده و نشو و نما نموده و سپس منعکس گردیده است.

اگر نظامی بر اساس یک موضوع تاریخی داستان رمانتیک « خسرو و شیرین » را برشته نظم درآورده و شهرت جهانی کسب نموده است. جامی نیز یک موضوع تاریخی بسیار کهن سالتری را برداشته است. او هم داستان مشهور « یوسف و زلیخا » را که هزاران سال در ادبیات شفاهی ملل خاور نزدیک و میانه ورد زبانها بوده بداستان زیبایی تبدیل ساخته است. لیکن برای اینکه بمسئله از نقطه نظر دینی و معتقدات مذهبی توجه بیشتری شود بهمین مناسبت نیز داستان تا اندازه ای غیر طبیعی و باور نکردنی بوجود آمده است. مثلاً: خواب دیدن یوسف، درباره سجده نمودن ماه و ستارگان و تعبیر آن از طرف یعقوب، در خواب دیدن زلیخا یوسف کنعانی را مانند عزیز مصر. خواب دیدن عزیز مصر و مسئله هفت گاو و هفت سنبل، هفت سال فراوانی و هفت سال قحطی، و تعبیر آن از طرف یوسف، باز شدن درهای بسته بخودی خود در برابر یوسف، باز شدن چشمان کور

يعقوب پس از سالیان دراز نابینائی تبدیل زلیخای پیر و فوتوت بیک دختر نازنین جوانتر و زیباتر از اول و بسیاری از این قبیل مسائل .

دهاء و نبوغ نظامی در این است که در هنگام بنظم کشیدن داستانشها ، خود را از هرگونه قیود و خرافات موهوم و شرایط زمان و مکان آزاد کرده . در آثار خود بقدر قوه موهومات و بمسائل غیر جدی و علمی راه نداده است و اگر بر حسب اضطرار و الزام ناچار از پیدایش دین اسلام سخنی بمیان آورد و نامه محمد به خسرو پرویز و دعوت وی به اسلام را تصویر نموده در اینجا نیز بمسئله کاملاً جدی و تاریخی نگریسته است .

باتمام این احوالات و قتیکه موضوع عشق مادی و مسئله روابط عادی محبت بشری و دنیائی داستان جامی را مورد بررسی و تحلیل قرار میدهم ، می بینیم که او هم باسلف بزرگ خود نظامی در بسیاری از این قبیل مسائل هم آهنگی نموده است و سرانجام موضوع داستان را از عشق روحانی و الهی بمحبت دنیائی و بشری سوق داده است . بهمین مناسبت نیز در سرتاسر اثر جامی از یکطرف بر اساس اعتقادات مذهبی خود کوشیده است که در داستان « یوسف و زلیخا » مسائل و احکام ذهنی و دینی را بر مسائل مادی و دنیائی برتری بدهد و عشق و دوستداری یوسف و زلیخارا بیک محبت آسمانی و الهی تبدیل سازد و قهرمانان اثر خود را موجوداتی خارق العاده و فوق البشر جلوه گر نماید . از طرفی هم در تحت تأثیرات خود محیط خارجی و زندگی مادی و همچنین در سایه تأثیر آثار اسلاف و نویسندگان قبلی و مشاهدات شخصی خویش تدریجاً این تمایلات ذهنی را مغلوب ساخته ، کم کم بسرودن مطالب حیاتی و ترنم عشق مادی بشری میپردازد . بهمین مناسبت نیز در داستان « یوسف و زلیخا » این دوئیّت یعنی عشق الهی و عشق مادی بنحو بارزی خودنمائی و جلوه گری مینماید . فرق اساسی داستان « یوسف و زلیخا » جامی و « خسرو و شیرین » نظامی هم همین جاست .

درباره متیوهای مشترك در این دو اثر ، چنانکه گفتیم بادر نظر گرفتن اینکه اولاً داستان « یوسف و زلیخا » از لحاظ قدمت تاریخی بمراتب کهن سالتر و ریشه دارتر از

حادثه عشقی « خسرو و شیرین » است و هم چنین این موضوع در اساطیر و کتب دینی قبل از اسلام منعکس گردیده . با این تفصیل قاعدتاً میبایست اثر نظامی از لحاظ فرم و مضمون و ترکیب بلا و اسطه تحت تأثیر این داستان کهن سال در میآید . لیکن وسعت میدان فکر و فصاحت بیان و کلام نظامی در آنست که کلیه کسانی که در شرق میانه و نزدیک بعد از وی بنظم داستانهای عشقی پرداخته اند بطور عموم از دایره تأثیر ادب و ی خارج نگردیده ، کم و بیش آثار خودشانرا با فرم و مضمون داستانهای وی هم آهنگ ساخته اند . بطوریکه بجای بزرگ نیز خواهی نخواهی با آنکه بنظم یک داستان ریشه دار تر تاریخ همت گمارده ، باز هم فرم و حصه های ترکیبی اثر خود را با « خسرو و شیرین » نظامی مشابه و نزدیک نموده است .

موضوع اصلی هر دو داستان عشق است . ولی نحوه پیدایش و نمو و انکشاف ، محیط و شرایط و امکانات و مراحل مختلف و خیلی چیزها کاملاً متغیر هستند . لیکن با همه این تباین و اختلافات ، جای کوشیده است که حصه های ترکیبی و صحنه های از داستان خود را مانند حصه و ترکیب صحنه های اثر نظامی جاوه گر نماید و با آنکه در اثر نظامی خسرو شهزاده باشکوه و جلال یک کشور پهناور و مقتدری مانند ایران است ، و بعد از مرگ پدر نیز وارث وی و یکی از شاهنشاهان پر شکوه ساسانی است و از اوان کودکی از تمام مزایای اشرافیت برخوردار است . ولی یوسف فرزند یعقوب از بدو حیات با ناملایمات شدیدی روبرو گردیده ، در بدو شباب مانند برده ای در بازار مصر بفروش گذارده شده است و تنها چیزیکه سبب اشتها وی گردیده همانا جمال و کمال ذاتی و جبلی او است و با وجود اینکه این دو قهرمان دو داستان از لحاظ شخصیت . موقعیت ، شرایط ، امکانات ، منویات و معنویات کاملاً متفاوت هستند . لیکن در جریان و صحنه های عشقی و مرارت های زائیده از وی ، جای با بیان سحر آسای خود توانسته است بآنها وجه اشتراکی داده و در عرصه گیر و دار محبت و میدان عشق و دلباختگی بآنها یک سر نوشت کاملاً متشابهی بدهد . از آنجمله :

اگر در داستان « خسرو و شیرین » نظامی خسرو جدش کسری انوشیروان را در

خواب دیده ، و او در عالم رؤیا رسیدن بوصول شیرین را بخسرو وعده داده است بعداً هم شاپور نقاش و ندیم معروف وی با تصویر صورت زیبای شیرین این عشق غایبانه و سوزان خسرو را شدیدتر و تیزتر و آتشین تر نموده است ، در اثر جامی هم مسئله خواب تکرار میشود منتها اینجا خواب از طرف زلیخا دیده شده است . در اثر جامی زلیخاست که بواسطه موقعیت خانوادگی و اجتماعی خود مانند خسرو از امکانات وسیعی برخوردار است و از لحاظ زیبایی هم مانند شیرین رعنا و بلند بالاست ، جامی با کمال مهارت و توانائی چهره دلفریب زلیخارا چنین تصویر مینماید که گوئی نظامی شیرین را تصویر کرده است :

قدش نحلی ز رحمت آفریده ز بستان لطافت سر کشیده ...
 دو گیسویش دو هندوی رسن باز ز مژگان برجگرها ناوک انداز
 بیاض گردنش صافتر از عاج بگردن آورندش آهوان باج
 برو دوشش زده طعنه چمن را گل اندر جیب کرده نسترن را
 دو پستان هریکی چون قبه نور حبابه خواسته از عین کافور
 میانش موی بل کز موی نیمی ز باریکی براو از موی بیمی
 شکم چون تخته قائم کشیده بنرمی دایه نافش را بریده
 سرینش کوهی امّا سیم ساده چو کوهی کز کمر زیر او فتاده
 بدان نرمی که افشردیش درمشت برون رفتی خمیر آسا ز انگشت
 ز زیر ناف تا بالای زانو نگویم هیچ نکته کهنه یانو
 نداده در حریم آن حرمگاه حصار عصمتش اندیشه را راه ...^۱

ملاحظه بنمائید که چگونه عشق الهی و روحانی بعشق بشری و مادی تبدیل شده است ... جامی هم چنین چهره یوسف را با منتهای مهارت و هنرمندی تصویر میکند ، قد شمشاد ، پیکر همایون ، زلف مسلسل ، ابروان مقوّس ، دیدگان شهلا ، مژگان ناوک انداز و زنخدان سیب مانند او را می ستاید و در هر حال خواننده را بیاد تصویر چهره های خسرو و شیرین نظامی میاندازد .

۱- جامی « کلیات » نسخه دستخطی تاشکند ، انستیتوی شرقشناسی نمره ۲۱۲۲ ، ص ۷۲ .

اگر در منظومه « خسرو و شیرین » نظامی مدتی خسرو و عشق و محبت خودش را پنهان میدارد و عذاب میکشد، در داستان « یوسف و زلیخا » ی جای نیز مسئله پنهان داشتن عشق و درد و الم کشیدن ترنم گردیده است، منتها نه از طرف یوسف، بلکه این زلیخاست که پس از خواب دیدن جمال بیمثال یوسف و عاشق بیقرار شدن بوی میکوشد تا بلکه بتواند مدتی عشق سوزان خود را پنهان بدارد، بهمین مناسبت آنقدر تحمل رنج و عذاب مینماید که سرانجام اختیارش از دست میرود. پای درکنده و زنجیر محبت گذارده محبوس زندان عشق میشود. یگانه فرق در این دواثر عبارت از این است که در اثر جامی این زلیخاست که میخواهد عشق سوزان خود را پنهان ساخته و عجزاً طوفان دل شیدائی خود را بروز ندهد. لیکن چنانکه گفته اند عشق و صبوری در یک قلب نمی گنجد. نهایت سر در راه دل میگذازد و بسوی هدف نامعلوم پیش میرود.

خسرو و معشوقه خود را می شناسد، از اصل و نسب و مقام اجتماعی وی آگاه است و زاد و بوم او را دقیقاً میداند و میدانند که کجا برود و قبله اش کدام است. لیکن زلیخا از شخصیت و نام و نشان و مقام و مکان و موقعیت اجتماعی و همه چیز دلداده اش بیخبر است. او از هویت جوانی که در خواب عاشقش شده است کوچکترین اطلاعی ندارد. همه چیز برای زلیخا مبهم و نامعلوم است.

اگر در باره ماجرای عشق خسرو و شیرین شاپور محرم راز و چاره ساز است. در اثر یوسف و زلیخا دایه نقش شاپور را ایفا مینماید. اوست که از اسرار درونی و رازهای پنهان زلیخا آگاه است و با وی همدردی و دلسوزی مینماید.

دو هر دو اثر برداشت عمومی مسئله، طرز برخورد با حوادث، رفتار قهرمانان اصلی، غم، اندوه، الم، کدر و سایر تأثرات آنان و در مرحله بعدی فرح و انبساط و موفقیت نهائی خیلی بهم شبیه و نزدیک است. منتها در اثر جامی دایه نقش شاپور در اثر نظامی را ایفا مینماید. اضطراب و تألمات خسرو را زلیخا تحمل مینماید، یوسف بردباری و عزت نفس، صداقت و وفاداری، عصمت و پاکدامنی شیرین را عهده دار است.

در « خسرو و شیرین » نظامی هنگامیکه شاپور تصویر خسرو را از درخت میآویزد و این کار را چندین بار تکرار مینماید . کنیزان و پرستاران برای اینکه شیرین را از مرحله دور بسازند این عمل را بجن و پریزاد نسبت میدهند و باین تمهید میخوانند او را از توجه باین حادثه منع نمایند . در « یوسف و زلیخا » ی جامی نیز هنگامیکه زلیخا از خواب دیدن جمال بیمثال یوسف و از دلباختنش بوی سخن باز میکند ، دایه برای اینکه توجه او را از عشق غائبانه بیوسف منعطف ساخته باشد ، خواب او را دسیسه و نیرنگ شیاطین تعبیر مینماید و او را بخونسردی و بیاعتنائی در برابر این قبیل مسائل دعوت مینماید .

اگر شاپور سه دفعه تمثال خسرو را تصویر نموده و میآویزد و سرانجام دقت شیرین را بطور قطع برای حل این مسئله جلب مینماید و مژده دیدار جمال خسرو را بشیرین میدهد ، زلیخا هم جمال یوسف را سه دفعه در خواب می بیند و در دفعه سوم یوسف بزلیخا مژده وصال میدهد . و بسیاری از این قبیل مطالب متشابه که موضوع این دو داستان منظوم را بهم نزدیک میسازد .

اما فرق اساسی سنجایی چهره‌های این دواثر و قهرمانان این دو داستان عبارت از این است که : شیرین نظامی یکک سیای تمام معنی عاقل و فرزانه و یکک چهره دورانندیش و باریک بین و یکک معشوقه صادق و پاکباز و از همه چیز گذشته و در طاقت و استقامت و وفا و پرهیزکاری بی نظیر است : در سایه عشق پاک و بی آرایش خود نیک بین و بآینده امیدوار است و یقین دارد که بانبروی عشق سرانجام برای همیشه قلب بوالهوس خسرو را فتح خواهد کرد و بمقصد نهائی و آرزوی خویش خواهد رسید . شاهکار نظامی در این است که نشان میدهد با قدرت تصنیف کننده عشق حقیقی و در سایه ثبات و اراده میشود تدریجاً هر قالب بی پروائی را ولو هر قدر هم که آواره و سرگردان باشد فتح کرد ، عوض نمود ، باو تعلیم عشق و عنف و اخلاق و محبت داد و او را از هرگونه آرایش و هوس آزاد ساخت و براه راست آورد و بکانون مقدس خانوا ق داد و بانسان حقیقی اش تبدیل نمود :

این است که شیرین قهرمان اصلی داستان « خسرو و شیرین » نظامی در سالیان دراز در هزاران آزمایش روزگار سر بلند در آمده . چنانکه زر خالص از بوتۀ امتحان بیرون میآید . هیچ چیز او را از راه راستی و درستی واز پرده عصمت و عنّت بیرون نمیتواند بیاورد . نه عشق شدید و بی آرایش خود شیرین ، نه قدرت و شوکت و زیبایی بی نظیر خسرو . نه حيله و نیرنگ ناجوانمردانه شاپور و نه رقابت و حسد مریم و شکر و ددها از این قبیل چیزها در او تأثیری نمیتواند بنماید . هدف او معلوم و مقصد او روشن است . لیکن زلیخا در برابر حسن روز افزون یوسف قادر بمقاومت و خودداری نیست . بغلبه نهائی عشق خود اطمینان ندارد . در برابر جمال بیمثال ماه کنعان چنان بیقید و شرط تسلیم است و چنان سر رشته اختیار دل شیدای خود را از دست میدهد که بر عکس شیرین دائماً در تلاش و کوشش است که بتواند خود را بهر نحوی که باشد در آغوش یوسف انداخته و به بهای هر چه که باشد کام دلی از او بستاند . درست است که حسن بی نظیر یوسف نیز هر زلیخائی را بزانو در میآورد و بقول خواجه حافظ شیرازی :

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت بیرون آرد زلیخارا
ولی زلیخا هرگز هزار بیک قدرت مقاومت و نیروی اراده شیرین را نداشته و در برابر عشق یوسف بیهمتا به هرگونه رسوائی تن در میدهد و بر روی نام و ننگ و همه چیز خط بطلان می کشد و طاس رسوائی اش از بام میافتد .

اما یوسف . اگر ماه کنعان در عنقوان جوانی در سایه حسد و رزی برادران خود در بدر و آواره و از یار و دیار محروم میگردد . خسرو نیز در آغاز جوانی با طالع اه شریک است . او نیز از زاد و بوم و دودمان خود دور افتاده و بدیار بیگانه شتافته است . فرقی که بین این دو اثر موجود است این است که نظامی خسرو را حتی در روزگار دربدری و سرگردانی هم مانند شهزاد نام و با اسم و رسم و عزت و احترام ترنم مینماید . نخست در آذربایجان و سپس در ار

وم از وی استقبال شایانی مینمایند . لیکن

یوسف جامی از روزیکه بوسیله برادرانش ربوده میشود همه جا با تحقیر روبرو میگردد ، برادرانش بچاهش میاندازند . سرداگران از چاهش نجات بخشیده در بازار مصر بمعرض فروشش میگذارند . مانند برده‌ای از طرف گهاشتگان زلیخا خریداری میگردد ، بخرس میافتد و غیره .

اگر در اثر « خسرو و شیرین » نظامی ، شیرین است که در موقع حرکت بمدان در سر چشمه خلوت بآب تنی میپردازد و نظامی با کمال مهارت خسرو را ببالای سر او میرساند و معشوقه پاك باز را بی پرده و حجاب در برابر دیدگان عاشق بیقرار قرار میدهد جامی هم یوسف را قبل از عرضه داشتن در بازار مصر در رودخانه نیل شستشو میدهد و سپس بجزور دلدادۀ غیبی اش میرساند .

در این دو اثر همانطوریکه بجهت زلیخا برعکس شیرین است . هم چنین بجهت یوسف مغایر با بجهت خسرو میباشد . هر قدر که شیرین عمیف و بردبار و با اراده و پرهیزکار است زلیخا بمراتب هوس ران و ضعیف الاراده است . از طرف دیگر همان اندازه که خسرو عیاش و لاابالی و بی بند و بار است یوسف ده چندان پاکدامن و پرهیزکار و خود دار میباشد . با این ترتیب شباهت خاصی بین بجایای شیرین و یوسف از یکطرف و زلیخا و خسرو از طرف دیگر موجود است . تنها امتیازی که زلیخا بر خسرو دارد اینست که او غیر از یوسف بدیگری دل نبسته است در صورتیکه خسرو با داشتن معشوقه بی صاحب کمال و جمال مانند شیرین یکدل و صد سودا داشته و قلب هوس بازش هر چند گاهی در دامنی آویخته است . تضاد بین شیرین و زلیخا نیز در این است که شیرین علی رغم زلیخا خیلی خود دار است و عنان اختیار دلش از دست او هرگز خارج نمیشود . هر قدر که خسرو میکوشد که قلب او را بدست آورده و کام دلی از او بستاند شیرین نجیب هرگز تن در نمیدهد و جز با ازدواج رسمی از تسلیم شدن بخسرو با وجود آنهمه عشق و علاقه باو امتناع میورزد . لیکن زلیخا کاری میکند که سرانجام آن برسوائی میکشد . پیراهن یوسف چاك میخورد ، سرو صدای این ماجرا هنوز هم در سر هر کوجه و برزن ورد زبانهاست .

در اثر « خسرو و شیرین ». نظامی از قدرت تصنیف‌گر عشق استفاده شایان نموده و چهره‌مانند خسرو را از آنهمه هوسبازیها منعطف ساخته براد راست می‌کشاند او را بتدریج و تحت تأثیر مستقیم شیرین تصنیف مینماید. او باتشکیل عائله محکم و اصیل خود را از منجلا ب هرگونه عیاشی و بدنای آزادی میسازد. کم‌کم بعد از داد می‌گیراید و بعلم و دانش تمایل می‌ورزد. نکته بسیار مهم در این جاست که بمحض اینکه خسرو با دست فرزندش شیرویه بمقتل میرسد شیرین هم خودکشی میکند و . . . و در نتیجه اثر با فاجعه تام پایان میرسد. قهرمانان اصلی داستان از بین می‌روند و بطور کلی از این داستان با غلبه عشق حقیقی شیرین نتیجه‌گیری میشود. اما جامی طوری نتیجه‌گیری مینماید. و از قدرت نیروبخش و لایزال عشق طرز دیگری بهره‌برداری مینماید: عاشق و معشوق پیر و فرسوده را بخوانان زیباتر از نخست مبدل میسازد. آنها را بوصول هم میرساند و سالیان دراز در آغوش یکدیگر بامنتهای عشق و شادکامی و محبت خوشبختشان میسازد. اثر جامی با نیک‌بینی خاصی پایان میرسد. قهرمانان اصلی بوصول یکدیگر نائل میشوند. برادران یوسف مورد بخشایش و عطف قرار می‌گیرند. چشمان کور یعقوب باز میشود و همه از نعمت بی‌مثال وصال یکدیگر شادمان میگردند.

بطور کلی ما وقتیکه اثر « خسرو و شیرین » نظامی و « یوسف و زلیخا » ی جامی را مورد دقت و بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که، صرف‌نظر از پارهای جهات نزدیک و دور این دو داستان، هر دو اثر از لحاظ فرم و مضمون و ویژگیهای هنری از شاهکارهای ادب جهان و از شاه‌اثرهای نظم فارسی میباشد و موازی با دنیای مدنیت تا ابد پایدار خواهد ماند.

باکو - آبانماه ۱۳۴۵